

تکنیک‌های روایی داستان مولود مصطفی (ص)

از کتاب تاریخ سیستان

محسن وثاقتی جلال*

چکیده

در برخی از متون تاریخی، مخاطب گاه با داستان‌هایی روبه‌رو می‌شود که لبریز از وقایع شگفت‌انگیز است. در این داستان‌های واقعی، زبان به عنوان یک مؤلفه‌ی مهم در روایت خرق عادت‌های تاریخی وارد عمل می‌شود و با تکنیک‌های روایی پیچیده و هنری به باورپذیری آنها کمک می‌کند. داستان مولود محمد مصطفی (ص) در کتاب تاریخ سیستان یکی از این آثار است که با شگردهای زبان روایی، تولد پیامبر اسلام (ص) را به یکی از ماندگارترین آثار روایی متون کهن تبدیل کرده است؛ به گونه‌ای که خواننده را همزمان به اقتناع عقلی و التذاذ روحی نایل می‌کند. نویسنده‌ی گمنام این اثر فاخر، چگونه توانسته تاریخ را به داستانی جذاب بدل کند، به گونه‌ای که نقش ابلاغی و بلاغی زبان همزمان محقق شده است؟ در این مقاله برای یافتن پاسخی مناسب، این داستان را به روش توصیفی-تحلیلی و با تأکید بر نظریه‌های روایت‌شناسی و زبان‌شناسی بررسی کرده‌ایم. نتایج نشان می‌دهد بخش عمده‌ای از کارکرد بلاغی-ابلاغی این اثر به شگردهای پیچیده‌ی روایتگری و قدرت زبانی مربوط است. نویسنده با تنوع‌بخشیدن به زبان روایی، در آمیختن طرح و روایت، بهره‌مندی از روایت نقلی و نمایشی، تغییر مدام کانون روایت، استفاده از شخصیت‌های مؤثق تاریخی و مذهبی، بهره‌مندی از زبان روایی شخصیت‌های اصلی با دیدگاه اول شخص، استفاده از دیدگاه روایی ضد قهرمان، صداهای قدسی، تنوع در وجه روایی برای ایجاد زبان عاطفی، گفت‌وگو و... توانسته است به شکل معناداری داستان مولود مصطفی (ص) را زیبا، هنری و باورپذیر نماید.

واژگان کلیدی: تاریخ سیستان، زبان روایی، واقعیت‌های شگفت‌انگیز

تاریخ پذیرش: ۹۹/۶/۱۲

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۱۱/۱۳

Moh_ves@yahoo.com

* دکتری زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه خوارزمی تهران

۱- مقدمه

در متون ادبیِ جوامع دینی، وقایع شگفت‌انگیز یکی از مؤلفه‌های جذاب محسوب می‌شود که میزان باورپذیری آن به نوع روایتگری راویان و نویسندگان این گونه آثار بستگی دارد. این ویژگی در آثار ادبی اهمیتی دو چندان می‌یابد. تاریخ سیستان یکی از آثاری است که در آن روایت و واقعیت‌های شگفت‌انگیز پیوند شگفتی خورده‌اند. در روزگاری که تاریخ سیستان نوشته شده، این وقایع شگفت در لایه‌های رویین زندگی جاری و ساری بوده و منطق و عقلانیت در لایه‌های پسین ذهن آدمی حضوری گنگ و مبهم داشته است. در دنیای مدرن امروز این بعد عقلانی و خردمند انسان است که در خودآگاه او حضوری پر رنگ دارد و کرامات و خرق عادت‌ها به ناخودآگاه ضمیر آدمی هجرت نموده‌اند. از این رو، انسان امروزه، تجربه‌های دینی و خرق عادت‌های گذشتگان را با شک و تردید می‌نگرد؛ اما وقایع شگفت‌انگیز تاریخ سیستان هنوز از نظر جذابیت و باورپذیری مورد توجه مخاطبین خود است.

در داستان مولود محمد مصطفی (ص) از این واقعیت‌های شگفت‌انگیز سخن گفته شده است. نویسنده‌ی تاریخ سیستان از واژه‌ها مثل دامی استفاده می‌کند تا واقعیت‌های شگفت‌انگیز و خرق عادت‌های عالم بالا را صید کند و در باور انسان مدرن امروز بریزد. قدرت رخدادهای خرق عادت به قدری است که وقتی در جان واژه‌ها می‌ریزند و واژه‌ها از عالم حقیقت به دنیای مجاز می‌افتند. زبان معیار بر هم می‌ریزد و رستاخیزی از کلمات برپا می‌شود تا ادبیاتی از نوع داستان کوتاه خلق شود. تاریخ سیستان ضمن روایت تاریخ، داستان‌هایی از خرق عادت و شگفتی‌ها روایت می‌کند که مخاطب در اوج التذاذ آن‌ها را باور می‌کند. نویسنده برای رسیدن به این مهم و ایجاد باورپذیری در مخاطبان از شگردهای فراوانی بهره برده است. زبان‌شناسی ساختارگرا به تنهایی قادر نیست تکنیک‌های روایتگری، آمیزش واقعیت و خرق عادت‌ها را نشان دهد؛ به همین دلیل از زبان‌شناسی نقش‌گرا برای تحلیل جنبه‌های خاصی چون: انسجام متن، خرق عادت‌ها و شگفتی‌ها که در محدوده‌ی جمله

نمی‌گنجند، بهره گرفته شده است. این مقاله با تلفیق دیدگاه‌های روایتگری و زبان‌شناسی قصد دارد، تا این شگردها را شناسایی کند و هنر زبانی و تکنیک‌های روایتگری این کتاب را بازخوانی کند. این مقاله می‌تواند به ارتقای تاریخ‌نویسی معاصر و خلق داستان‌های رئالیسم جادویی در زبان فارسی کمک نماید؛ از این‌رو، انجام آن ضروری به نظر می‌رسد.

۱-۱- بیان مسئله

در اغلب آثار تاریخی- ادبی بازمانده از دوره‌های کهن زبان فارسی زیبایی‌های زبان بیشتر در برونه‌ی زبان تجلی می‌یابد در حالی که جمال‌شناسی تاریخ سیستان تفاوت عمیقی با این آثار دارد. در این اثر تاریخی- ادبی، نویسنده با فرمی خلاق، متفاوت و ذهنی گسترده متنی را آفریده که زیبایی‌های آن بر درونه‌ی زبان استوار است؛ به گونه‌ای که خواننده بعد از تأمل و تفکر، دلالت‌های ثانویه‌ی متن را کشف می‌کند و به التذاذ نایل می‌شود. راز زیبایی‌های درونه‌ی زبان تاریخ سیستان بر عهده‌ی کدام مؤلفه‌ها نهاده شده است؟ این مقاله به دنبال آن است تا دریابد؛ تاریخ سیستان به عنوان یکی از متون نثر مرسل در خلق زیبایی‌های زبانی از تکنیک‌های روایی چگونه بهره برده است که این گونه درونه‌ی زبان را جلا داده و آن را به ساحت هنر و زیبایی‌شناسی نزدیک نموده است؟ برای رسیدن به این هدف داستان مولود محمد مصطفی (ص) از تاریخ سیستان انتخاب شده و به روش توصیفی- تحلیلی بررسی گردیده است تا تأثیر تکنیک‌های روایت در خلق زیبایی‌های این اثر مشخص گردد.

۱-۲- پیشینه‌ی تحقیق

بهار با رویکرد زبان‌شناسی تاریخی و لغت‌شناسی، نثر کتاب تاریخ سیستان را بررسی کرده است. بهار با روش توصیفی- تحلیلی در سبک‌شناسی نثر فارسی، بسیاری از مختصات نثر تاریخ سیستان را تشریح نموده است تا بگوید که فربه‌ی اندیشه‌های اجتماعی، زبان فارسی را دگرگون می‌کند. بنابراین، کتاب تاریخ سیستان هم تحت تأثیر عواملی از این دست، سبک خاصی یافته است. بهار در مقدمه‌ی عالمانه‌ی خود بر تصحیح تاریخ سیستان با استخراج

واژه‌های کهن و عربی سعی دارد تا ویژگی‌های زبانی کتاب را شناسایی کند و در این راه به نکات برجسته‌ای دست یافته است. مهم‌ترین مختصات تاریخ سیستان را ایجاز و سادگی، عدم بهره‌مندی از مترادفات، کوتاهی جملات، استفاده از واژه‌های فارسی، نزدیکی به زبان گفتار و... می‌داند. وی بر این باور است که نویسنده‌ی تاریخ سیستان: «در استعمال کلمات عربی مقتصد است و بیشتر کلمات فارسی استعمال می‌کند» (بهار، ۱۳۶۶، ید).

خطیبی در کتاب فن نثر مختصات نثر را از آغاز تا قرن هفتم استخراج و زبان را در سطح لفظ و معنا تحلیل کرده است. ایشان ویژگی‌های نوشتار را در عرصه‌ی نقلی و وصفی به طور گسترده بیان نموده است. دکتر صفا در گنجینه‌ی سخن، زبان فارسی را از سبک‌شناسی بهار و تاریخ ادبیات صفا سبک‌شناسی نثر را نوشته و تاریخ سیستان را در حوزه‌ی نثر مرسل آورده و نثر مرسل را در حوزه‌ی زبان‌شناسی تاریخی و مختصات ادبی تشریح نموده است. وی برای نثر مرسل ادبیّت چندان قائل نیست.

تا این زمان تحلیل‌های نثر فارسی و در کنار آن نثر تاریخ سیستان از حدود تاریخ ادبیات بیرون نرفته بود که چهره‌هایی چون: حق‌شناس و شفیعی کدکنی ظهور کردند. آنها با استفاده از آرای فرمالیست‌ها، حوزه‌ی نقد ادبی را دگرگون کردند. مقالات دقیق و عالمانه‌ی حق‌شناس از زبان‌شناسی به ادبیات پل زد و نگاه ساختاری و زبانی به متون را تقویت نمود. شفیعی کدکنی نقد شعر و نقد نثر را هم زمان پی گرفت و در کتاب *زبان شعر در نثر صوفیه*، زبان عرفان را با توجه به نظریه‌های فرمالیستی بررسی کرد. در این میان نباید از آثار و ترجمه‌های کوروش صفوی غافل شد. به ویژه با کتاب از زبان‌شناسی به ادبیات طرحی نو در انداخت. کتاب‌های دوره‌ی نثر مرسل فارسی با توجه به این رویکردها مورد توجه قرار گرفت؛ اما انگار تمام نقدهای نثر فارسی از تاریخ بیهقی که پای در نثر مرسل و پای در نثر فنی دارد، خلاصه می‌شود. با این نگرش، نقد ادبی جدید از کتاب‌هایی چون: *تاریخ سیستان* غافل شده است. در مجلات تاریخ و جغرافیا برات ده‌مرد با مقاله‌ی «نگاهی به سبک تاریخ‌نگاری

تاریخ سیستان» به روش‌های تاریخ‌نگاری آن توجه کرده‌است. محمد ثابت کتاب شناسی تاریخ سیستان را نوشت. سیدمحمد علوی مقدم در مجله‌ی حافظ مقاله‌ی «نکته‌ای از تاریخ سیستان و اولین شعر فارسی» را نوشته و شعرهای تاریخ سیستان را تحلیل کرده است. با وجود زحمات زیادی که بزرگان ادبیات در معرفی تاریخ سیستان کشیده‌اند، هیچ کدام به زیبایی شناسی آن، به‌ویژه به فرم هنری، زبان، نوع روایتگری این کتاب توجه نکرده‌اند. این مقاله تلاش می‌کند، با بررسی زبان روایی این کتاب، شگردها و تکنیک‌های تاریخ سیستان را برای باورپذیرکردن رخدادهای شگفت‌انگیز و خرق عادت‌ها بررسی نماید. این نوشته رویکردی زبان‌شناسانه و زیبایی‌شناسانه به نثر تاریخ سیستان دارد و امیدوار است با چنین رویکردی، بخشی از زیبایی شناسی و تکنیک‌های زبانی آن را بازخوانی و کشف کند و در این مسیر، کار تازه‌ای تلقی گردد.

۱-۳- ضرورت تحقیق

بنا به نظر بزرگان ادب فارسی، تاریخ سیستان، به‌ویژه داستان مولود مصطفی (ص) یکی از درخشان‌ترین و ماندگارترین آثار است که از قرون اولیه‌ی زبان فارسی به یادگار مانده است و به عنوان یک نمونه‌ی برجسته در کتب تحقیقی و آموزشی از آن یاد شده است. ممکن است مؤلفه‌های فراوانی در ادبیت و ماندگاری این اثر نقش داشته باشد. از آنجا که در کتاب‌هایی که به نثر مرسل نوشته شده‌اند، برونه‌ی زبان چندان مورد توجه نبوده است، راز این ماندگاری را باید در درون‌ه‌ی زبان و هنر سازه‌های حاضر غایب جست‌وجو کرد. تکنیک‌های روایی یکی از هنر سازه‌های حاضر غایب متون فاخر ادبی و هنری است. این مسئله که آیا تکنیک‌های روایی و توجه به جنبه‌های روایی می‌تواند به عنوان مؤلفه‌ای اثرگذار در ادبیت این اثر نقش‌آفرینی کند، ضرورت انجام این پژوهش است. در این مقاله یافتن دو موضوع ضرورت دارد: اول آن‌که آیا نویسنده به جنبه‌های روایی داستان مولود مصطفی (ص) توجه داشته است؟ دیگر آن‌که جنبه‌های روایی داستان چگونه واقعیت‌های شگفت‌انگیز را در طول تاریخ برای مخاطبان باورپذیر کرده‌است؟

۲- مباحث نظری

۲-۱- تاریخ سیستان و داستان مولود محمد (ص)

تاریخ سیستان مروارید درخشانی است که در میان کتاب‌های نثر مرسل دوره‌ی سامانی می‌درخشد. زبان فاخر آن با روایتگری دگرگونه بر جذابیت این کتاب افزوده است. تاریخ سیستان از دو بخش تشکیل شده است. بخش اول آن بسیار قدیمی و قوی است. در این بخش، نویسنده، تاریخ اسلام و ایران را تا اواسط قرن پنجم، دوره‌ی سلجوقیان، به زیبایی هر چه تمام‌تر به تصویر کشیده است و با بر تخت نشستن طغرل اول تمام می‌شود.

بخش دوم کتاب که از سال ۴۴۵هـ آغاز می‌شود و تا ۷۲۵هـ ادامه می‌یابد؛ سبکی دگرگونه دارد. بهار می‌گوید: «باید آن شیوه را مخلوطی از دوره‌ی دوم (قرن ششم) و دوره‌ی سوم (قرن هفتم) و عصر مغول دانست» (بهار، ۱۳۸۱: ۶۲). آنچه که باعث شده تا تاریخ سیستان مورد توجه پژوهشگران حوزه‌ی ادبیات قرار گیرد؛ بخش اول آن است. این قسمت همه‌ی ویژگی‌های نثر قدیم مرسل را داراست. تاریخ سیستان نویسنده‌ای نامعلوم دارد. زبان فاخر و زیبایی این کتاب را در ردیف کتاب‌های مهم نثر مرسل قرار داده است. ویژگی‌هایی چون: ایجاز، تکرار، کوتاهی جمله‌ها، لغات عربی کم، استفاده از قیدهای متنوع، تنوع افعال پیشوندی، لغات فارسی قدیم، التفات از زمانی به زمان دیگر در افعال، کاربرد هنرمندانه‌ی حروف، ساختار بلاغی جمله‌ها و... در این کتاب چشم‌نوازی می‌کند.

یکی از رخداد‌های تاریخی این کتاب که به زیبایی شهره است، داستان مولود محمد مصطفی (ص) است. از ویژگی‌های برجسته‌ی این داستان، زبان روایتگری خاص آن است. نویسنده با هنرمندی واقعیت‌های تاریخی را با شگفتی‌ها، کرامات و معجزات درآمیخته است و به گونه‌ای آن را روایت کرده است که علاوه بر التذاذ خواننده، به باورپذیری پدیده‌های خارق‌العاده کوچک‌ترین خدشه‌ای وارد نمی‌شود. از شگفتی‌های این داستان تاریخی، تعدد روایان و شخصیت‌های راوی است. به گونه‌ای که در ده صفحه از گزارش مولود حضرت رسول (ص)، ۴۲ شخصیت حضور فعالی در فضای داستان دارند. از میان آنها پانزده تن با دیدگاه‌های روایی مختلف، داستان را روایت می‌کنند. از این رو، زبان روایی و

تکنیک‌های روایتگری، نقش مهمی در باورپذیری واقعیت‌های شگفت‌انگیز و جمال‌شناسی این اثر ایفا می‌کند.

۲-۲- زبان روایی

انسان اندیشمند، بعد از این که درباره‌ی جهان هستی اندیشید و از کشف دوباره‌ی جهان به وجد آمد، به دو نکته توجه می‌کند: ابتدا فکر می‌کند، چگونه دیگران را از این مکاشفه‌ی خود آگاه کند؟ بعد از آن، چگونه او را در لذت مکاشفه سهیم نماید؟ این جاست که پای زبان به عنوان ابزار روایت و التذاذ به میان می‌آید. از زمانی که فرمالیست‌ها پا به عرصه‌ی وجود نهادند، نگرش به زبان به ویژه زبان روایی دگرگون شد. آنان ادبیات را کاربرد خاص زبان برشمردند. این گونه بود که علاوه بر کارکرد ارتباطی زبان، کارکرد روایی زبان هم طرح شد و تحوّل عظیمی در نقد ادبی ایجاد نمود و آثار زبانی و ادبی را از هم جدا کرد. حق‌شناس تفاوت‌های عمده‌ای بین آثار زبانی و آثار ادبی قایل است. او معتقد است: «آثار زبانی رابطه‌ی مستقیم خود را با جهان واقع یعنی؛ جهان بیرون زبان قطع نمی‌کند. سلسله علت‌ها و معلول‌های موجود در آن جهان را نیز از میان بر نمی‌دارد. در حالی که آثار ادبی رابطه‌ی مستقیم خود را با جهان واقع یعنی؛ جهان بیرون از زبان را قطع می‌کند و سلسله علت‌ها و معلول‌های موجود در جهان را رعایت نمی‌کند و احتمال صدق و کذب آنها نیز از بین می‌رود» (حق‌شناس، ۱۳۸۳: ۵۰).

تفاوت دیگر آثار زبانی و آثار ادبی این است که آثار زبانی از اصول و قواعد زبانی عدول نمی‌کنند؛ اما آثار ادبی از این اصول و قواعد حاکم بر زبان فارغند. این تفاوت، باعث می‌شود تا در آثار ادبی نوآوری‌ها و دخل و تصرفات فراوانی رخ دهد. این دخل و تصرفات فردی نویسنده، سنگ بنای اثر روایی است که منجر به هنجارشکنی و برجسته‌سازی می‌گردد. «برجسته‌سازی به کارگیری عناصر زبان است، به گونه‌ای که شیوه‌ی بیان جلب نظر کند» (صفوی، ۱۳۸۳: ۳۴). برجسته‌سازی از طریق قاعده‌گاهی و یا از طریق قاعده‌افزایی ایجاد می‌شود و موجب موسیقایی زبان و رستاخیز کلمات می‌گردد.

در تاریخ سیستان، زبان از نقطه‌ی صفر زبان جدا شده و به سوی ادبیت حرکت کرده است. گاه با آفرینش‌های شگفت‌انگیز، متن را مخیل، هنجارشکن و برجسته نموده و ساختار دگرگونه‌ای یافته است. همین عوامل، باعث درآمیختن واقعیت و خرق عادت شده و معجون دل‌انگیزی از تخیل و واقعیت ایجاد نموده است. در این حالت، رخدادهای تاریخی برای روایت‌شدن، از ذهن و ضمیر نویسنده می‌گذرند و بعد از ایجاد پیرنگ، به زبان روایت در می‌آیند. هنر نویسندگی در روایت است که زبان ادبی را خلق می‌کند و با هنجارشکنی و برجسته‌سازی، از زبان برای پیشبرد اهداف خود بهره می‌برد. «به‌قول دیوید لاج وسیله‌ی بیانِ رمان‌نویس، زبان است. هر کاری که او در مقام رمان‌نویس می‌کند، به واسطه‌ی زبان است» (پاینده و خوزان، ۱۳۸۶: ۲۴).

قواعد و ساختارهایی که زبان را از حالت عادی خارج می‌کند و آن را به عرصه‌ی ادبیت می‌کشاند، همان برجسته‌سازی و آشنایی‌زدایی است. در برجسته‌سازی، نویسنده آگاهانه اجزای زبان را دچار تحریف می‌کند تا به وسیله‌ی دو اصل زیبایی‌شناختی و رسایی، به زبان روایی مناسب دست یابد. شفיעی کدکنی این برجسته‌سازی را در دو مقوله‌ی موسیقایی و زبانی طرح کرده است: «مجموعه عواملی که زبان شعر را از زبان روزمره به اعتبار بخشیدن آهنگ و توازن، امتیاز می‌بخشد و در حقیقت از رهگذر نظام موسیقایی، سبب رستاخیز کلمه‌ها و تشخیص واژه‌ها در زبان می‌شود، می‌توان گروه موسیقایی نامید... و مجموعه عواملی که به اعتبار تمایز نقش کلمات، نظام جمله‌ها و بیرون از خصوصیات موسیقایی آنها، می‌تواند، موجب تمایز یا رستاخیز واژه‌ها شود، عواملی است که در حوزه‌ی مباحث زبان، زبان‌شناسی و سبک‌شناسی جدید مطرح است» (شفיעی کدکنی، ۱۳۷۰: ۱۱۰).

بدین‌گونه، زبان معیار به زبان ادبی تبدیل می‌شود تا آماده‌ی روایت اثر ادبی گردد. روایت یکی از جهانی‌های بشر است که در تمام ابعاد فرهنگی انسان دیده می‌شود. رولان بارت (Roland Barthe) معتقد است، «جامعه‌ی بدون روایت وجود ندارد؛ زیرا جامعه‌ی بدون فرهنگ، تصوّرناپذیر است.» (اخوت، ۱۳۸۹: ۱۰) بارت در روایت‌شناسی از زبان بسیار

بهره برده است. تودروف (T.Todorov) و تولان (M.Toolan) تحت تأثیر روایت‌شناسی او، تلاش نمودند تا مبانی و تعاریف روایت‌شناسی را تدوین کنند و به یک تعریف منسجم دست یابند. تولان گفته است: «روایت، توالی ملموسی از حوادثی است که به صورت غیر تصادفی در کنار هم آمده‌اند» (همان: ۱۰).

نظریه‌پردازان، مطالعات روایت را در دو سطح کلی داستان و کلام ترسیم کرده‌اند. منظور از داستان، توصیف اساسی و وقایع مهم داستان است که با توالی خاص ظاهر می‌شوند و شخصیت‌هایی که نقش‌های داستان را ایفا می‌کنند؛ اما کلام به معنای همی‌روش‌هایی است که نویسندگان با تنوع خاصی داستان را بازگو می‌نمایند. بنابراین کلام مهم‌ترین حوزه‌ی روایت است. در روایت رمان‌های امروز، به روابط راوی و روایتی که بیان می‌کند، توجه دقیقی می‌شود. در این رمان‌ها بین قطعه‌ای از روایت که شخصیتی آن را روایت می‌کند، از یک سو و روایتی که مشاهده‌گری بی‌طرف به عنوان دانای کل راوی آن است، از سوی دیگر، تفاوت و تقابل آشکاری وجود دارد. در آثاری که لبریز از واقعیت‌های شگفت است، وقتی دانای کل، داستان را روایت می‌کند، زبان به گونه‌ای وارد عمل می‌شود و با نقش پارادوکسی خود جادوها و واقعیت‌ها را درمی‌آمیزد؛ اما هنگامی که یکی از شخصیت‌ها با روایت شخصی، داستان را پیش می‌برد، زبان دگرگون می‌شود و از لونی دیگر به خدمت این گونه آثار درمی‌آید. در داستان مولود مصطفی (ص) از تاریخ سیستان که هم از روایت دانای کل و هم از روایت شخصی و وابسته به شخصیت‌ها به تناوب بهره برده شده، تحولات زبان در هر کدام از روایتگری‌ها بسیار چشمگیر است. این تحولات در دو سطح زبانی روایی و عناصر داستانی، خود را نشان می‌دهد و در باورپذیری و جمال‌شناسی وقایع شگفت، اثر می‌گذارد. چگونگی این اثرگذاری موضوعی است که در ادامه بدان پرداخته می‌شود.

۳- بحث اصلی: جادوی زبان روایی در داستان مولود مصطفی (ص) از تاریخ سیستان

در دوره‌ای که تاریخ سیستان شکل گرفته است، جامعه‌ی ایرانی شاهد پدیداری

اسلوب‌های گوناگون نوشتار بود؛ اما اگر به مسائل زبان از دریچه‌ی ساختاری و نه مؤلفه‌های هنری نگریسته شود، این گوناگونی بسیار محدودتر می‌شود. در دوره‌ی نثر مرسل، زبان فارسی از آزادی و تنوع فراوانی برخوردار بوده است؛ زیرا انسان دوره‌ی نثر مرسل، هنوز درگیر شناخت طبیعت بوده و به جوهره‌ی انسانی توجه چندانی نداشته است. تاریخ سیستان یکی از کتاب‌هایی است که از آزادی و رهایی برخوردار است. فرم مشترک این نوع کتاب‌ها زبانی است که پیراستگی‌ها و آراستگی‌ها در آنها هنوز به آیین نگارش تبدیل نشده است؛ ولی فرایندی جستارگرانه دارند که به گستره‌ی دنیا فراگیر است. این همان چیزی است که به نوشته‌های نثر مرسل حالت گوناگونی و خوشایندی برخاسته از آزادی می‌دهد. از این‌رو، خرق عادت‌ها و جادوهای زبانی در یک‌جا گرد آمده‌اند، تا واقعیت‌های شگفت‌انگیز دینی را برای مخاطبان باورپذیر نمایند.

در تاریخ سیستان گوناگونی انواع ادبی و تحرک سبکی، داده‌های زیبایی‌شناختی هستند، نه ساختاری. بعدها در دوره‌ی چیرگی ایدئولوژی، سبک نوشتار خصلت ابزاری یافت و فرم در خدمت درون‌مایه‌ی ایدئولوژیک قرار گرفت و ادبیات به طور مستقیم در سیطره‌ی قدرت درآمد و نوشتار به زور قواعد جزم‌گرایانه، شکلی دگرگونه یافت و به سرعت تمام فرایندهای زبانی را که ذهنیت خود انگیخته‌ی مردم را به نمایش می‌گذاشت، از خود دور کرد و ادبیات از وادی آزادی و رهایی به اسارت افتاد. شاید یکی از دلایل گمنامی نویسنده‌ی تاریخ سیستان این باشد که زبان نوشتارش به اسارت قدرت درنیامد. با این توصیف می‌توان گفت، بخشی از زیبایی تاریخ سیستان آزادی و رهایی، طبیعی بودن زبان و پرواز تخیل و فراخوان خرق عادت‌ها در عرصه‌ی زبان است. داستان مولود محمد مصطفی (ص) در تاریخ سیستان، لبریز از شگفتی‌ها و خرق عادت‌هاست که باور بسیاری از آنها برای خوانندگان عقل‌گرای امروز بسیار دشوار است. نویسنده برای باورپذیری این داستان‌ها از شگردها و روش‌های خاصی بهره برده است که می‌توان آنها را در دو حوزه بررسی کرد: الف) شگردهای زبان روایی. ب) کاربرد خاص عناصر داستانی و تکنیک‌های روایی.

تاریخ سیستان به منزله‌ی حوادثی که در طی زمان خاصی رخ داده است، آمیزه‌ای از واقعیت و داستان است. در این کتاب تاریخ و داستان رابطه‌ی تنگاتنگی دارند. نویسندگان داستان‌هایی را روایت کرده که مملو از خرق عادت است؛ اما وقتی به روایت چنین داستان‌های عجیبی می‌رسد، چنان با زبان، جادو می‌کند که انگار اساطیر و تخیل، واقعیتی محض‌اند. روایتگری تاریخ سیستان با زاویه‌ی دید دانای کل آغاز می‌شود. در این کتاب، تاریخ در حکم اطلاعات پس‌زمینه برای ادبیات به شمار می‌آید. بنابراین، نویسنده تلاش کرده است تا با ادبیت بخشیدن به کلام خویش، کتاب را جذاب‌تر نماید. ادبیت این کتاب با پرداختن زبان محقق شده است. از این رو، هرچند مواد تاریخش از واقعیت عالم بیرون گرفته شده، با مهارت در زبان و ادبیت بخشیدن بدان در اغلب مواقع، زبان معطوف به خود شده است. در این کتاب «تاریخ روایتی از وقایع نیست، بلکه مهم‌تر از همه، وظیفه‌ی دشوار مورخ تبیین و ترسیم رخدادهاست» (گرین، ۱۳۸۳: ۳۰). نویسنده‌ی تاریخ سیستان وقتی داستان مولود محمد مصطفی (ص) را روایت می‌کند، واقعیت‌های تاریخی را با شخصیت‌پردازی، تعلیق و داستان‌پردازی در می‌آمیزد و در حوزه‌ی زبان، دست به کاری هنرمندانه می‌زند. چرا که «هنر، بازآفرینی خلاق واقعیت‌هاست» (زایس، ۱۳۸۴: ۱۲).

داستان مولود مصطفی (ص) لبریز از شگفتی‌هاست. نورانی شدن صورت آمنه، به سخن در آمدن سنگریزه‌ها، تعظیم کردن کعبه، به زمین آمدن فرشتگان، حضور مردان عجیب آسمانی در زمین، به آسمان رفتن محمد (ص)، دریده شدن شکم و سینه‌ی مبارک حضرت محمد (ص) و قراردادن نور در وجود آن حضرت، سخن گفتن اشتران و چهارپایان با آدمی، مصداق‌های این وقایع شگفت است. خواننده در مواجهه با چنین پدیده‌های شگفتی، خود را بین واقعیت و تخیل در نوسان می‌بیند و در آن فضا می‌زید. از این رو، به قول کروچه (B. Croce) «تمام تاریخ، تاریخ معاصر می‌شود» (صهبا، ۱۳۹۰: ۱۴۴). خواننده‌ی خردگرای امروز چگونه این خرق عادت‌ها را در دل تاریخ باور کند؟ نویسنده چگونه می‌تواند باور را در جان مخاطب مدرن بریزد؟!

یکی از ابزارهای مهم نویسنده‌ی تاریخ سیستان، زبان دلنشین و پر قدرت اوست. زبانی که با عملکرد پارادوکسی به یاری نویسنده آمده است. در داستان‌های تاریخی زبان نقش بسیار مهمی دارد. زبان این گونه متن‌ها چنان قدرتی باید داشته باشند که محدودیت‌های زمانی، شخصیت‌پردازی و... را جبران نمایند. نویسنده وقتی به قسمتی از تاریخ می‌رسد که حوادث خرق عادت را می‌خواهد، روایت کند، نگرشش به زبان دگرگون می‌شود. در این بخش‌ها نویسنده با دو پدیده‌ی مهم روبه‌رو است: واقعیت و خرق عادت. بخش واقعیت تاریخ با زبان‌شناسی و بخش خرق عادت با ادبیّت و تخیل گره می‌خورد. به عبارتی؛ نویسنده از طریق زبان باید در یک آن، هم به رسایی زبان بیندیشد و هم به جمال‌شناسی زبان فکر کند. اگر «شعریت را در رستاخیز کلمات بدانیم که بر دو معیار رسایی و جمال‌شناسیک استوار است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۱: ۲۹). آن‌گاه مخاطب با خواندن خرق عادت‌های تاریخ سوار بر بال تخیل شده و همراه با رستاخیز واژه‌ها از واقعیت کنده می‌شود و به عالم ادبیّت پرواز می‌کند. مسحور پدیده‌های خرق عادت می‌گردد و به قول حق‌شناس با دنیای واقعی قطع ارتباط می‌کند. این جاست که بنا به گفته‌ی یاکوبسن (Jakobson): «آثار ادبی به جای رساندن پیام درباره‌ی جهان واقعیت، به رساندن پیام درباره‌ی مفاهیم موجود در زبان می‌پردازد» (صفوی، ۱۳۸۰: ۳۵). با این توصیف، داستان‌های شگفت‌انگیزی چون: مولود مصطفی (ص) با جهان خارج قطع ارتباط می‌کند و دیگر ملزم به رعایت رابطه‌ی علت و معلول حاکم بر جهان واقعیت نخواهد بود. بنابراین، آنها را کنار می‌زند و از سیطره‌ی عقلانیت و رابطه‌ی علت و معلولی جهان خارج می‌شود. تاریخ سیستان در این بخش‌ها منطقی‌شکن و خردگریز می‌شود. زبان در این قسمت‌ها، دیگر زبان انتقال پیام نیست، بلکه زبان، عین ادبیات می‌شود. کلمات به جای راه‌رفتن، می‌رقصند و در هر جا که هنر حکم کند، خوش می‌نشینند و ساختار جمله‌ها را برهم می‌زنند و جابه‌جایی نحوی منجر به زبان هنری می‌شود. با طرح این مسئله، پرسشی پیش می‌آید: به هر حال، کتاب تاریخ سیستان، کتاب تاریخ است. پس نویسنده چگونه رخدادهایش را باورپذیر نماید؟

این جاست که زبان به یاری نویسنده می‌آید، تا به شکلی متناقض‌نما و با ایفای نقش رسایی و ایجاد جمال‌شناسی، شگفتی‌های تاریخ را به دنیای واقعیت بازگرداند و از آمیزش واقعیت و شگفتی، زیست عناصر ناهمگون را ممکن سازد و پارادوکسی دل‌انگیز خلق نماید، تا خرق عادت‌ها باورپذیر شوند. زبان در نگاه زبان‌شناسی به ایجاد ارتباط به قصد پیام‌رسانی تعریف می‌شود. زبان معیار هرگز رابطه‌ی خود را با جهان واقعیت قطع نمی‌کند. بنابراین، زبان در این شرایط و بر اساس رابطه‌ی علت و معلولی، زبانی استدلالی می‌شود تا شگفتی‌ها با جهان واقعی رابطه برقرار کند. در داستان مولود محمد(ص) که سرشار از خرق عادت است، کاربرد مناسب زبان کمک می‌کند تا این رابطه ایجاد شود. داستان مولود مصطفی(ص) که از سویی به وسیله‌ی پیوند با ادبیت، خرق عادت‌ها و تخیل از چنبره‌ی منطق و عقلانیت می‌گریزد و از طرفی دیگر به وسیله‌ی رابطه‌ی علت و معلولی حاکم بر زبان به بستر واقعیت بر می‌گردد، تا در اذهان مخاطبان باورپذیر گردد.

بخشی از متن این داستان را می‌آوریم تا هنر زبانی نویسنده و بهره‌مندی او از تکنیک‌های داستانی را در باورپذیری خرق عادت‌ها بازخوانی کنیم:

«محمد بن موسی الخوارزمی می‌گوید اندر تاریخ خویش که مولود مصطفی روز دوشنبه بود... کی اصحاب فیل به مکه هلاک شدند. هفدهم دی‌ماه... مادر او گفت که مرا آواز آمد که چون ترا پسری بُود، محمد نام کن که او سید عالمین است. و روز دوشنبه که تنها اندر سرای بودم و عبدالمطلب به طواف، که مرا رعبی به دل اندر آمد. چون مرغی سپید دیدم که بر دل من مالید و من ساکن گشتم و همه غمی و المی از من برفت. باز بازنگریستم. جامی دیدم که مرا دادند. گفتم، مگر شیر است و من تشنه بودم. بخوردم. نوری دیدم که پدید آمد و چون درخت خرما به بالیدن گرفت و باز زبانی دیدم اندر بالای آن نور مانده‌ی دختران عبد مناف. گردش اندر گرفتند. باز دیبایی سپید دیدم که اندر هوا آمد و گرد من اندر گرفت و ندا آمد که او را از چشم مردمان نگاه دارید. پس مردان دیدم اندر هوا و به دست ایشان ابرق‌های سیمین پرآب که از آن آب قطره به روی من همی آمد خوش‌بوی‌تر از مشک و من گفتم کاشکی عبدالمطلب نزدیک من آید. باز مرغی دیدم که اندر

آمد به حجره‌ی من منقار او از زمرد و پره‌ای او از یاقوت سرخ. چون فرود آمد جهان مرا گشاده گشت از شرق تا غرب بدیدم و سه علم دیدم زده یکی به مشرق و یکی به مغرب و یکی به سر بام کعبه. پس حال تنگ گشت و آن زنان همه دست من اندر گرفتند و محمد علیه‌السلام بزادم... یکی او را از آن به میان پر خویش برداشت و ابن عباس گوید که او رضوان بود...» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۶۰).

در داستان مولود محمد مصطفی (ص) واقعیت و خرق عادت به شکل اعجاب‌انگیزی درآمیخته است. نویسنده در صورتی می‌تواند از آمیزش واقعیت و خرق عادت به باورپذیری مخاطب برسد که از قابلیت پارادوکسی زبان آگاه باشد. ویژگی‌هایی چون: شاعرانگی زبان، ایجاز، زبان روایی مناسب، استفاده درست از صنایع ادبی، توصیفات دقیق و پی‌درپی، جملات تودرتو که نثر آهنگین ایجاد نماید، ضرب‌آهنگ و موسیقی زبان، نحو مناسب، واژه‌گزینی و چینش استادانه‌ی کلمات و... به نویسنده کمک کرده است تا در کنار انتقال معنا، التذاذ ادبی هم ایجاد کند و از سویی خرق عادت‌ها را نیز باورپذیر نماید. یک بار دیگر متن را بازخوانی می‌کنیم تا عواملی که منجر به باورپذیری خرق عادت‌های متن شده‌اند، بازشناسی شوند:

۳-۱- استفاده از شخصیت‌های مذهبی مورد وثوق برای روایتگری

متن با ارجاع به یک مورخ مورد وثوق آغاز می‌شود. محمد بن موسی الخوارزمی، مورخ مورد اعتمادی است که نویسنده با استناد به کتاب تاریخ وی داستان شگفت‌انگیز تاریخی را آغاز می‌کند و بعد از آوردن چندین پدیده‌ی خرق عادت، نام فرد دیگری از روایان حدیث را که مورد اعتماد مخاطبین است، می‌آورد. ابن عباس، راوی مورد وثوق دیگری است که اغلب احادیث و رخداد‌های زندگی حضرت رسول (ص) را از زبان او بیان کرده‌اند. پس، استناد به او باعث می‌شود تا خرق عادت‌های کتاب تاریخ سیستان باورپذیرتر شوند. بنابراین، بخشی از واقعیت‌های شگفت‌را از زبان آنها روایت می‌کند.

۲-۳- استفاده از کانون‌های متنوع روایت برای باورپذیری واقعیت‌های شگفت‌انگیز

علاوه بر ارجاع به یک منبع موثق، حضور افراد تاریخی و واقعی در درون داستان، همانند: آمنه، عبدالمطلب، دختران عبدمناف، محمد(ص) و... به باورپذیری خرق عادت‌ها کمک می‌کند. گابریل گارسیا مارکز (Gabriel García) Márquez، بزرگ‌ترین نویسنده‌ی رئالیسم جادویی، درباره‌ی باورپذیرکردن پدیده‌های جادویی داستان‌هایش می‌گوید: «زمانی که من در روزنامه کار می‌کردم، یک کشتی کلمبیایی غرق شد. هر کسی در روزنامه‌اش چیزی نوشت که باعث شبهه‌ی مردم گردید. مردم حرف آنها را نپذیرفتند. روز به روز شایعات بیشتری شکل گرفت و باعث رسوایی دولت گردید. من به فکر فرو رفتم، تا خبر را از منظری بنویسم که برای مردم باورپذیر باشد. بعد از آن همه دروغ‌پردازی و شایعات، کار سختی بود؛ اما من راهی را یافتم که مفید واقع شد. به دنبال تنها بازمانده‌ی آن کشتی رفتم و بعد از مصاحبه، تمام مطالبم را از زبان او روایت کردم و باورپذیر شد» (داستان همشهری، ۱۳۸۸: ۲۶). در تاریخ سیستان مخاطب وقتی با آن همه خرق عادت روبه‌رو می‌شود، شنیدن روایت از زبان افرادی چون: ابن عباس و عبدالمطلب باعث باورپذیری خرق عادت‌ها می‌شود.

۳-۳- باورپذیری واقعیت‌های شگفت‌انگیز از طریق کانون روایت

«کانون روایت، منظری است که نویسنده یا راوی برای نگرستن به داستان خود انتخاب می‌کند» (گودرزی و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۴۶). در این شگرد، راوی می‌تواند دنیا را از دیدگاه خود و یا دیگران ببیند. به جای کسی حرف بزند که کاملاً با او متفاوت است. پیوسته دیدگاه خود را تغییر دهد و از دید چند نفر به وقایع بنگرد. اصطلاح کانون مشاهده را برای اولین بار ژرار ژنت (Genette Gerard) به کار برد. پیش از ژنت، برخی از روایت‌شناسان و صاحب‌نظران علم روایت، این اصطلاح را برای تمایز میان دو جنبه‌ی زاویه‌دید به کار برده بودند. اما ژنت به صورت نظام مند آن را مورد بررسی قرار داد. ژنت معتقد بود، باید میان دو جنبه‌ی زاویه‌ی دید تمایز قائل شد. داستان از دید ژنت رنجیره‌ای از حوادث است که

راوی به خواننده منتقل می‌کند. راوی در این زنجیره دخل و تصرف‌هایی می‌کند، زمان‌بندی را با توجه به این جابه‌جایی تنظیم می‌نماید. از این دیدگاه، داستان، مبدل به زبان روایی می‌شود، «بنابراین، نظریه‌ی کانونی‌سازی ژنت، نویسنده را برای مطرح‌ساختن تفاوت‌های گسترده بین گونه‌های متعدّد روایت، توانا می‌سازد» (کالر، به نقل از اسداللهی، ۱۳۹۳: ۱۵). یکی از این توانایی‌های کانونی‌سازی، باورپذیر نمودن وقایع شگفت‌انگیز است.

کانون روایت در مولود مصطفی (ص) به گونه‌ای پیچیده، در خدمت باورپذیری وقایع شگفت‌انگیز قرار گرفته است. روایتگری این اثر کهن، هنرمندانه گسترش یافته و علاوه بر باورپذیری کرامت‌ها و خرق عادت‌ها، موجب جذابیت و چندصدایی نیز شده است. داستان ابتدا با راوی دانای کل و به قول ژرار ژنت بدون شعاع کانونی آغاز می‌شود. در این نوع روایت، راوی نسبت به همه‌ی شخصیت‌ها و فضای داستان آگاهی دارد. تودورف این دیدگاه را دیدگاه برتر معرفی می‌کند که راوی با آزادی کامل در داستان حضور دارد. آغاز داستان مولود مصطفی با این کانون روایت است. «مولود مصطفی روز دوشنبه بود... پس از آن به پنجاه روز زاد، کی اصحاب فیل به مکه هلاک شدند، هفدهم دی‌ماه و بیستم نیشان از گاه ذوالقرنین و خورشید اندر آن روز به ثور ده درجه، و ماه اندر اسد به هژده درجه و ده دقیقه... و مادر او گفت که مرا آواز آمد که چون ترا پسری بُود...» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۶۰). در این شکل از روایت، راوی با استناد به تاریخ، توصیفات دقیق، پرداختن به مکان و زمان، خود را نسبت به همه چیز آگاه نشان می‌دهد. «ژنت این نوع چشم‌انداز را شگردی می‌داند که می‌توان به واسطه‌ی آن به سازمان‌دهی اطلاعات روایی پرداخت» (شعیری، ۱۳۸۹: ۷۶) در این نوع روایت، راوی مثل رب‌النوع‌ها به داستان می‌نگرد و ذهن مخاطب را آماده می‌کند تا روایت هر رخداد شگفت‌انگیزی را از زبان او باور کند. این اولین گام محکم نویسنده برای باورپذیر کردن واقعیت‌های شگفت‌انگیز از طریق زبان روایی است. در گام بعدی، نویسنده با هنرمندی بُعد دیگری از روایت را می‌گشاید که در آن راوی همانند دانای کل عمل می‌کند، در حالی که خود جزئی از شخصیت‌های داستان است.

ژنت این نوع روایت را باز نمود همگن در کانون روایت می‌نامد. در این شکل از روایت، راوی یکی از شخصیت‌های تاریخی یا مذهبی است که مورد وثوق مخاطبان است. بنابراین روایتگری او به باورپذیری وقایع شگفتی که در ادامه رخ خواهد داد، کمک می‌کند. «ابن عباس چنین گوید که او رضوان بود، خازن‌الجنان و اندر گوش او [پیامبر(ص)] سخن گفت و میان دو چشم او بوسه داد» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۶۲).

نویسنده‌ی تاریخ سیستان در ادامه، برای فضا سازی و وارد کردن مخاطبان به عرصه‌ی داستان، راوی را تغییر می‌دهد. بنابراین، داستان از زاویه‌ی دید دانای کل به راوی سوم شخص تغییر می‌کند. در این حالت راوی، خود جزئی از شخصیت‌های داستان نیست. بلکه از منظری بی‌طرف داستان را روایت می‌کند. ژنت این نوع روایتگری را باز نمود ناهمگن می‌نامد که از شعاع بیرونی جمله‌های کوتاه تولید می‌کند و با شتاب بخشیدن به نثر و ایجاد ضرب‌آهنگ تندتر به خوانش مخاطبین سرعت می‌بخشد تا به سرعت از خرق عادت‌ها عبورش دهد و به او فرصت تردید و شک ندهد. بنابراین، از تکنیک دیگری برای باورپذیری خرق عادت‌ها بهره می‌برد. «چون عبدالمطلب این بیت‌ها یاد کرد، از هوا اندر بانگ آمد: معاشر الناس غمگین مباشید که محمد را خداوندی است که او را ضایع نکند. عبدالمطلب گفت: یا هاتف چه باشد، اگر بگویی که او کجاست؟ گفت: به وادی تهامه. عبدالمطلب برنشست با سلاح و بتاخت» (همان: ۷۰).

هنگامی که خرق عادت‌ها شگفت‌انگیزتر می‌شوند، نویسنده تکنیک روایت را دگر باره عوض می‌کند. با جابه‌جایی کانون روایت از شعاع بیرونی به کانون روایت درونی، روایتگری حالت باز نمود همگن پیدا می‌کند. در این حالت، راوی در داستان نقش ایفا می‌کند و با شخصیت‌های داستان همگن است و جزئی از شخصیت‌های داستان به شمار می‌آید. روایتگری حلیمه، آمنه، عبدالمطلب از این نوع است. در این شکل از روایت، نویسنده از راوی به عنوان شاهد عینی استفاده می‌کند تا حادثه‌های شگفت‌انگیز را باورپذیرتر کند. از آنجایی که در این نوع روایت، زاویه‌ی دید به شکل اول شخص است، کمک زیادی به

باور واقعیت‌های شگفت‌انگیز می‌کند و مخاطب خود را در درون داستان احساس می‌کند و ناخودآگاه خود را در میان وقایع می‌بیند و آنها را باور می‌کند. در جایی از داستان، آمنه بدین‌گونه روایتگری می‌کند: «روز دوشنبه که تنها اندر سرای بودم و عبدالمطلب به طواف؛ که مرا رعبی به دل اندر آمد. چون پرّ مرغی سپید دیدم که بر دل من مالید و من ساکن گشتم و همه غمی و المی از من برفت. باز بازنگریستم. جامی دیدم که مرا دادند. گفتم مگر شیر است و من تشنه بودم. بخوردم. نوری دیدم که پدید آمد و چون درخت خرما بالیدن گرفت و باز زنانی دیدم اندر بالای آن نور مانده‌ی دختران عبدمناف؛ گرد من اندر گرفتند...» (همان: ۶۱).

در جای دیگری عبدالمطلب لحظه‌ی تولد پیامبر(ص) را این‌گونه روایت می‌کند: «آن شب من به کعبه اندر بودم بر مقام ابراهیم که کعبه را دیدم که ساجد گشت. باز راست بایستاد و به آوازی فصیح همی گفت: الله اکبر! الله اکبر!... باز همه‌ی بتان نگونسار گشتند و منادی بانگ همی کرد که آمنه محمّد را علیه‌السلام بزاد...» (همان: ۶۳).

تکنیک‌های روایی داستان مولود مصطفی بدین‌جا ختم نمی‌شود. گاه برای شتاب‌بخشیدن به نثر و ایجاد زبان استدلالی از اوّل شخص به سوم شخص عدول می‌کند تا مخاطب را به سرعت و با آهنگی خاص از فضاهای تردیدآمیز شگفتی‌ها عبور دهد تا فرصت مکث و تردید نداشته باشد. در اوج روایت نقلی ناگهان از ضرب‌آهنگ نثر می‌کاهد. نثر را آرام می‌کند و گفت‌وگوی دو یا چند شخصیت را به میان می‌کشد و رخدادها را از زبان آنها به روایتی نمایشی بیان می‌کند و ضمن ایجاد جذابیتی ناب، چندصدایی شدن داستان، تصویرهای زیبایی خلق می‌کند تا مخاطب را به میان گود حوادث بیفکند. خواننده با هم‌ذات‌پنداری، خود را در باور شخصیت‌های داستان سهیم می‌بیند و کرامت‌ها و واقعیت‌های عجیب را راحت‌تر می‌پذیرد. گفت‌وگوی آمنه و عبدالمطلب نمونه‌ای از این شگردهاست. «چون آنجا برسیدم، همه‌ی مرغان عالم را دیدم آنجا به هوا اندر ایستاده و ابری سپید بر سر حجره‌ی وی سایه کرده. بسیار جهد کردم تا خویشتن بدان آوردم تا در بزدم. آمنه مرا نرمک آواز داد و بیامد و در باز کرد. به روی او نگاه کردم. آن نور اندر جبین

او ندیدم... از ضعف خواستم که حریر خویش بدرانم. آمنه گفت: چه بُود؟ گفتم: نور کجاست؟ گفتا: تمام بیاوردم و اینک این مرغان مرا می‌گویند که فرما ده تا بپروانیم و این ابر همی‌گوید که فرما من ده تا بپرورم. عبدالمطلب گفت: مرا نمای. گفت: امروز نتوان...» (همان: ۶۳).

پیچیده‌ترین نوع روایت این داستان جایی است که شخصیت‌های مختلف و متنوعی هم‌زمان مولود مصطفی (ص) را از زاویه‌ی دید خویش گزارش می‌کنند. در این حالت از روایت، طرح و داستان با هم تداخل می‌کنند. «ژنت این شیوه را از نظر زمانی «لحظه به لحظه» می‌نامد. یعنی؛ داستان حوادث را لحظه به لحظه دنبال می‌کند. این نوع روایت، پیچیده‌ترین نوع روایت است. پیچیده از این لحاظ که چندین شخصیت روایت خود را تعریف می‌کنند» (اخوت، ۱۳۸۴: ۲۶). در این داستان، مولود محمد (ص) را آمنه، حلیمه، عبدالمطلب، کاهن، صدهای قدسی، فریشتگان و حتی اشیا در ساختاری جذاب و تودرتو روایت می‌کنند که علاوه بر جذاب کردن داستان، به باورپذیر شدن رخدادها و شگفت‌انگیز کمک می‌کند.

۳-۴- استفاده از توصیفات دقیق مکان‌های مذهبی، اشخاص و... برای باورپذیر کردن خرق عادت‌ها

یکی از ابزارهای مهم داستان‌های تاریخی فضا سازی با توصیف دقیق مکان‌های تاریخی است، تا بدین طریق خواننده بتواند، خود را در آن نقطه‌ی تاریخی احساس کند و با فرار گرفتن در دل حوادث تاریخی از منطق جهان بیرون، فارغ گردد و خود را با منطق داستانی سازگار نماید و به هم‌ذات پنداری برسد. «من اندر سرای بودم و عبدالمطلب به طواف... دیرگاه بر نیامد تا دیدم که بیاوردند او را در باره‌ای جل؛ به صوف سپیدتر از حریر و همه چیزی. و زیر او اندر پاره‌ی حریر سبز و بدان سه بند از لؤلؤ تر بر بسته و سه کلید هم از لؤلؤ بر آن سه نوشته...» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۶۰). به قول شفیعی کدکنی «اگر این حکایت‌ها را نه از بیرون، بلکه از درون جهانی که خلق کرده، بنگریم، دیگر به درستی و یا

نادرستی آنها نمی‌اندیشیم و از خواندن آنها لذت می‌بریم» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۳۸۳). علاوه بر توصیف مکان‌های مذهبی، توصیفات دقیق شخصیت‌ها، مکان‌های عادی و... به باورپذیری خرق عادت‌ها کمک می‌کند. توصیف دقیق زمان و مکان و شخصیت‌ها باعث می‌شود تا مخاطب به یکباره از جهان خویش به درون جهان داستان پرتاب شود و خود را با رابطه‌ی علت و معلولی داستان تاریخی وفق دهد و آنها را بپذیرد:

«با او برفتم و او دامن‌کشان از پیش من همی‌رفت تا به حجره‌ی آمنه. در بگشاد. چنان‌که گفتم در بهشت گشاده‌گشت از طیب. و مرا اندر آورد. آمنه را بدیدم چون ماه بدر یا چون کوكب درّی. و بدان حجره اندر بردند مرا. بوی خوش به سرم برشد. چنان‌که گفتم؛ مگر مرده بودم و اکنون زنده گشتم. نگاه کردم. محمد را دیدم به خواب اندر. به صوفی سپید که دانستی که صنعت مخلوق نیست. اندر پیچیده و به حریر اندر نوشته و حریر سبز. و بر بوی و لون هر جامه پیدا که صنعت ایزد تعالی است، نه صنعت مخلوق. و به خواب اندر شده...» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۶۵).

استفاده از قیدهای بی‌شمار در پایان جمله در توصیف دقیق و فضاسازی بسیار مؤثر است. قید یکی از عناصر برجسته‌ساز زبان تاریخ سیستان است. قید عنصری است که به آشکار شدن احساسات و عواطف نویسنده کمک می‌کند. قید از مهم‌ترین ابزارهایی است که به قدسی شدن فضا و بیان خرق عادت کمک می‌کند. توصیفات دقیق و جزئی، از عناصر مهم در باورپذیری واقعیت‌های شگفت‌انگیز است. «مهم‌ترین واژگانی که در آثار ادبی با آنها سر و کار داریم، فعل، صفت و قیدهایی هستند که صفت می‌شوند» (مشرف، ۱۳۸۵: ۳۱). توصیف دقیق سرای آمنه، پرندگان عجیبی که پیرامون آن خانه پرواز می‌کنند، وصف چهره‌ی عبدالمطلب هنگامی که شگفتی‌هایی چون: ساجدگشتن کعبه، نگونساری بت‌ها و... با ذکر جزئیات تمام، برخاسته از همین نگرش به زبان برای باورپذیر کردن حادثه‌ی عجیب و خارق‌العاده‌ی مولود قدسی محمد(ص) است. روایت خرق عادت‌های این داستان با توصیفات دقیق، این اثر را به آثار رئالیسم جادویی شبیه کرده است. مارکز معتقد است که توصیفات جزء به جزء و ریز یک پدیده‌ی جادویی با کمک زبان که قید و صفت در آن

نقش زیادی دارند، به منطق باورپذیری منجر می‌شود: «اگر بگوئید یک فیل را دیدید که پرواز می‌کرد، کسی باور نمی‌کند؛ اما اگر با زبان وصفی دقیق بنویسید، آن روز بعد از ظهر هفده فیل ارغوانی را دیدید که پرواز می‌کردند، داستان شما باورپذیر می‌شود» (گلشیری، ۱۳۸۶: ۳۴). این جاست که زبان در نوسان بین جنبه‌ی زبانی و ادبی است تا تعادل خرق عادت و واقعیت را برقرار نماید. به کارگیری قیده‌ها برای توصیفات جزئی، در داستان مولود مصطفی (ص) از تنوع زیادی برخوردار است. گاه در پایان، زمانی در وسط جمله و گاهی نیز در ابتدای جمله می‌آید:

قید در اول جمله: «گفت: بخ بخ! راست تو پروری» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۶۵).
 قید در وسط جمله: «تا من بیامدم، همه‌ی زنان بنی سعد رفته بودند، سوی مکه.
 من یار خویش را گفتم: ما نیز بیاید رفت» (همان: ۶۴).
 قید در آخر جمله: «من یکی مرد دیدم با شکوه، به بالای خرما بن که بیرون آمد از کوه» (همان: ۶۴).
 عبارت‌های وصفی در نقش قیدی: «مرا یکی فریشته گرفته، به هوا برد... هرکس چیزی یافته و باز می‌گشتند... مهد او کنار گرفته و بوسه همی داد... به صوفی سپید اندر پیچیده و به حریر اندر نوشته و حریر سبز» (تاریخ سیستان، به نقل از بهار، ۱۳۸۱: ۲/۶۵).

۳-۵- استفاده از وجه روایی و لحن مناسب برای باور پذیری خرق عادت‌ها

لحن از وجوه مهم زبان داستانی است که از دیرباز در ادبیات کلاسیک فارسی به عنوان یکی از عناصر پیش‌برنده‌ی داستان‌های تاریخی شناخته شده و به تناسب متون مختلف به کار گرفته می‌شده است. لحن اندوهگین بیهقی در تاریخ خود، لحن استغاثه‌گون خواجه عبدالله انصاری در مناجات‌نامه، لحن اندرزگرای سعدی در گلستان و... دلیلی بر این سخن است. لحن، ایجاد فضا در کلام است. لحن دیدگاه نویسنده نسبت به موضوع است. «لحن طرز برخورد نویسنده به موضوع و شخصیت‌های داستان است» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۵۲۱).

لحن یکی از عناصری است که در تاریخ سیستان منجر به باورپذیری پدیده‌های خرق عادت شده است.

در تاریخ سیستان هنگام روایت خرق عادت‌ها لحن به گونه‌ای است که کوچک‌ترین تردید را به خواننده نمی‌دهد. لحن تاریخ سیستان است که احساسات نویسنده را با آهنگی مناسب در خدمت روایت خرق عادت‌ها قرار می‌دهد و باعث ایجاد ارتباط مخاطب با متن می‌شود. انتخاب کلمات مناسب، خلق شخصیت‌های تاریخی به بهترین شکل ممکن، استفاده از شگرد ادبی اغراق، توصیفات دقیق مکان و زمان، عدم تکرار خرق عادت و عبور سریع از آن، روایت جدی خرق عادت‌ها و... به ایجاد لحن مناسب و در نهایت باورپذیری خرق عادت‌های تاریخ سیستان کمک شایانی کرده است. به طور کلی، لحن در تاریخ سیستان سه ویژگی برجسته دارد:

الف) باعث جذابیت داستان‌های تاریخی می‌شود.

ب) خواننده را متقاعد می‌کند تا خرق عادت‌ها را بپذیرد.

ج) خواننده را غافلگیر می‌کند و به نقطه‌ی اعجاب‌انگیزی می‌رساند و موجب التذاذ ادبی می‌گردد.

۳-۶- استفاده از زبان استدلالی و شاعرانه در روایت واقعیت‌های شگفت‌انگیز

با مطالعه‌ی تاریخ سیستان با دو گونه زبان روبرو می‌شویم؛ زبان شاعرانه و زبان استدلالی که هر کدام به شکلی در باورپذیری وقایع شگفت‌انگیز تأثیرگذار هستند:

الف) زبان شاعرانه:

در مواقعی که نویسنده به روایت داستان‌های شگفت‌انگیز و جذاب می‌پردازد، از زبانی گیرا و شاعرانه بهره می‌برد. روایت داستان مولود محمد مصطفی (ص) یکی از آنهاست. نثر این قسمت از نمونه‌های ارزشمند و فاخر زبان نثر مرسل به حساب می‌آید. نثر مولود محمد (ص) آهنگین و موسیقایی است. جمله‌ها کوتاه و شتابناک است. در مواقعی که می‌خواهد از خرق عادت‌ها سخن بگوید، نثر شتاب

بیشتری می‌گیرد. این شتاب و ضرب‌آهنگ تند موجب می‌شود تا خواننده فرصت اندیشیدن به تردیدهایش را نداشته باشد. بنابراین باورپذیری خرق عادت‌ها آسیب نمی‌بیند:

«عبدالمطلب گوید که آن شب من به کعبه اندر بودم بر مقام ابراهیم که کعبه را دیدم که ساجد گشت. باز راست بایستاد و به آوازی فصیح همی گفت: الله اکبر! الله اکبر! باز صفا و مروه را دیدم متحرک و مرا گفتند که یا سید قریش کجا روی و من هیچ جواب نکردم که مرا دل اندر حدیث آن بسته بود که تا نزدیک آمنه شوم و نگاه کنم تا چه بوده است؟ چون آنجا برسیدم همه مرغان عالم را دیدم آنجا به هوا اندر ایستاده و ابری سپید بر سر حجره‌ی وی سایه کرده. بسیار جهد کردم تا خویشتن بدان آوردم که در بزدم. آمنه مرا نرمک نرمک آواز همی داد و بیامد و در باز کرد. بر وی نگاه کردم. آن نور اندر جبین او ندیدم و برو هیچ نشان ندیدم. از ضعف خواستم که حریر خویشتن بدرانم. آمنه گفت چه بود؟ گفتم نور کجاست؟ گفت تمام بیاوردم و اینک مرغان مرا می‌گویند که فرا ما ده تا پیرویم و این ابر همی گوید که فرا من ده تا پیروم. عبدالمطلب گفت مرا نمای. گفت امروز نتوانی که کسی آمده است و می‌گوید که هیچ آدمی را بدو تا سه روز راه نیست» (بهار، ۱۳۶۶: ۶۳).

این بخش از داستان مولود محمد(ص) از آن روی آورده شد تا مخاطب خود

در نثر تأمل نماید و دریابد که: نثر با جمله‌های کوتاه، جا به جایی بلاغی ارکان جمله‌ها، آوردن حروف ربطی چون: «و» و «که» چنان شتابی یافته است که خواننده فرصت نفس کشیدن را پیدا نمی‌کند. ذهن خواننده انگار به واژه‌ها زنجیر شده است و رقص کنان با واژه‌های دیگر پیش می‌رود و فرصت باز ماندن و اندیشیدن به چرایی حوادث را ندارد. در چگونگی روایت شدن داستان به اوج التذاذ می‌رسد و از دام تردید و شک می‌رهد و به باوری خوشایند نایل می‌گردد. نمودار زیر نشان می‌دهد که تاریخ سیستان در مقایسه با آثار دیگر دوره‌ی نثر مرسل برای ایجاد زبان شاعرانه از جابه‌جایی نحوی به خوبی بهره برده است.

جدول شماره‌ی (۱)

بسامد شیوه‌ی بلاغی ساختار جمله‌ها در تاریخ سیستان
(جامعه‌ی آماری ۵۰۰ جمله از کتاب)

نام کتاب	زبان معیار مدل (نهاد + ... + فعل)	شیوه‌ی بلاغی زبان (جای‌گردانی نحوی)
تاریخ سیستان	تعداد جمله	۴۲۱
	درصد	٪۸۵
	٪۱۵	۷۹

ب) زبان استدلالی:

بخشی از نگاه خردگرایی حاکم بر خراسان دوره‌ی نثر مرسل رهاورد یونان است. از این رو، زبان در برخی مواقع به زبان استدلالی تبدیل می‌شود. در زبان استدلالی پیراستگی جمله‌ها بسیار چشم‌نواز است. «ادبیات یونان بی‌پیرایه است. یونانیان و رومیان کهن شکوه و بزرگی را در کمال امساک و سادگی می‌دانند. یونانیان از طریق زیبایی به عقل و اندیشه فرا می‌خوانند و ایرانیان از طریق غنای رنگ و زیور به حس و خیال» (حق‌شناس، ۱۳۹۰: ۱۱۴). این خردگرایی در کوتاهی جمله‌ها و ترکیب واژه‌ها نقش زیبایی‌شناسانه‌ای ایفا می‌کند. ترکیب جمله‌ها، کوتاهی و توالی آنها طوری است که انگار پشت هر جمله‌ی کوتاه، عقلانیتی ژرف موج می‌زند. به جای آوردن جمله‌های پیچیده با جمله‌های کوتاه شگفتی‌ها و خرق عادت‌ها به مرز باورپذیری می‌رسند. از طرفی، انتقال پیام به جمله‌های کوتاه نیاز دارد. جمله‌های کوتاه موجب فراوانی افعال می‌شود. فراوانی افعال به نثر تحرک می‌بخشد. بدین ترتیب جمله‌های کوتاه، زبان استدلالی خلق می‌کند و زبان استدلالی نیز کمک می‌کند تا واقعیت‌های شگفت‌انگیز باورپذیر شوند.

۳-۷- بهره‌مندی از حروف در روایت واقعیت‌های شگفت‌انگیز

در تاریخ سیستان حروف ربط بسامد بالایی دارد. به ویژه از حرف «و»، «که» و «تا» بسیار استفاده شده است. استفاده از این گونه حروف، به نثر شتاب داده است. موسیقی کلام را قدرت می‌بخشید و ذهن خواننده را همگام با نثر پیش می‌برد. حروف از سه جهت در باورپذیر کردن خرق عادت‌ها نقش ایفا می‌کنند: ابتدا باعث سرعت نثر می‌شود و در مواقعی که سخن از پدیده‌های عجیب و شگفت در میان است، ذهن به سرعت از آن فضا عبور می‌کند و فرصت نمی‌کند به تردیدهایش بیندیشد. نکته‌ی بعدی، ایجاد التذاذ ادبی است که خواننده را در میان لذت و تخیل فضای داستان تاریخی قرار می‌دهد و موجب کمرنگ‌شدن نگرش استدلالی به داستان تاریخی می‌گردد. نکته‌ی سوم، به کارکرد حرف واو آغازین جمله‌ها مربوط است که دلالت‌های ثانویه‌ای مانند: تأکید، تحکم، تحیب، سوگند و قطعیت را در ساختار جمله ایجاد می‌کند و موجب تقویت باور خوانندگان می‌گردد.

در داستان مولود مصطفی (ص) آمده است، وقتی پیامبر (ص) را سه فرشته‌ی آسمانی در فضای ملکوتی شست‌وشو می‌نمایند؛ ناگهان فضای حاکم بر روایت، عوض می‌شود و باید انقطاع رخ دهد، اما باز حرف واو در آغاز جمله می‌آید و خواننده را به نقطه‌ی اعجاب‌انگیزی می‌رساند. «یکی او [محمد] را از آن سه، زمانی به میان پرّ خویش بداشت. و ابن عباس چنین گوید که او رضوان بود خازن‌الجنان» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۶۲). جمله‌ای که با «و ابن عباس...» آغاز می‌شود، با جمله‌ی قبل در کمال انقطاع است. چرا نویسنده از «حرف واو» استفاده کرده است؟ نه نشانه‌های بلاغت قرآنی در آن هست و نه با دستور زبان و علم معانی سازگاری دارد، با این حال، حرف واو در اوّل جمله نشسته و بعد از آن، نام یکی از راویان مورد اعتماد تاریخ اسلام ذکر شده تا نویسنده با هم‌جوار کردن حرف واو و ابن عباس، به پدیده‌های شگفت‌انگیز که باورپذیری‌اش بسیار سخت است، سندیت بخشد و بدان تأکید کند. حرف واو در معنای ثانویه‌ی خود، مفهوم تأکیدی و تأییدی را به ذهن خواننده القا می‌کند و با مجاورت ابن عباس بدان قدرت بیشتری می‌بخشد تا خواننده را از شگفت‌زدگی به اقناع برساند.

در جای دیگری که جمله‌ی قبل، نیازی به تأکید یا باورپذیری ندارد، از حرف آغازین او استفاده نکرده است. «پس مرا گفت: تا سه روز تمام نشود که همه‌ی فریشتگان ببینند و او را زیارت کنند، پس آدمیان دیدار او باشد. ابن عباس گوید...» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۶۳). می‌توان نتیجه گرفت که نکته‌ی بلاغت نحوی او آغازین جمله‌ی قبلی، معنی ثانویه‌ی تأکید بر درستی محتوای جمله‌ی پیشین و اقناع ذهن مخاطب است و در جمله‌ی دوم، این هدف وجود ندارد؛ این مهم را نویسنده بر دوش او آغازین نهاده است.

نمودار زیر نشان دهنده‌ی آن است که نویسنده‌ی تاریخ سیستان نسبت به هم‌دوره‌های خود از حروفی که به شاعرانگی زبان کمک می‌کنند، بهتر بهره برده است تا از آن در روایت مناسب برای باورپذیری واقعیت‌های شگفت‌انگیز استفاده نماید.

جدول شماره‌ی (۲)

بسآمد حروف بلاغی در کتاب تاریخ سیستان (جامعه‌ی آماری ۵۰۰ جمله)

انواع واو			پای نکره	انواع را			نام کتاب		عنصر بلاغت نحوی
واو عطفی	واو ربطی	واو آغاز جمله		مفعولی	بدل از حرف اضافه	بدل از کسره (فک) (اضافه)	تعداد	تاریخ سیستان	
۳۵	۲۱۵	۹۵	۶۵	۴۵	۱۰	۱۱۰	درصد	کارکرد حروف بلاغی	
۷	۴۳	۱۹	۱۳	۹	۲	۲۲			

۳-۸- استفاده از واژه‌گزینی مناسب در زبان روایی برای باورپذیری خرق عادت‌ها

در تاریخ سیستان واژه‌ها بسیار حساب شده، دقیق و استادانه انتخاب شده‌اند که در مواقعی به باورپذیر شدن پدیده‌های شگفت‌انگیز و خرق عادت‌ها منجر می‌شوند. بنا به گفته‌ی

بهار، تاریخ سیستان در کاربرد کلمات عربی مقتصد است؛ اما هرگاه کلمات عربی نقشی در باورپذیری خرق عادت‌ها و یا ایجاد زیبایی در متن داشته باشد، با گشاده‌رویی از آنها بهره می‌برد. برای نمونه، در متن بالا که از تاریخ سیستان ذکر شد، از عبارت‌های: الله اکبر، زدنی، زدنی، یا سید قریش و... استفاده شده است. این عبارت‌ها به قدسی شدن فضای داستان منجر شده و ذهن مخاطب را کاملاً در محیط قدسی قرار داده تا پدیده‌های آسمانی و عجیب را راحت‌تر باور کند.

نکته‌ی دیگری که در باب واژه‌گزینی تاریخ سیستان اهمیت فراوانی دارد، استفاده از واژه‌های ساده است. نویسنده تا آنجا که در توانش بوده، از دشوارگزینی پرهیز کرده است و این نوع نگرش به واژه‌گزینی، به باورپذیرکردن پدیده‌های شگفت‌انگیز منجر می‌شود. عدم استفاده از کلمات سخت و دشوار موجب می‌شود تا ذهن مخاطب در لابه‌لای واژه‌ها متوقف نشود و به سرعت از آنها عبور کند. این موضوع باعث می‌شود تا سرعت نثر کاهش نیابد و تردیدها در ذهن خواننده شکل نگیرد. درباره‌ی آرایه‌های ادبی هم این نکته صدق پیدا می‌کند. آرایه‌های ادبی ملیح و زودفهم باعث رهایی ذهن مخاطب و سرعت عبور از خرق عادت‌ها می‌شود و تردیدها را کمتر می‌کند. «باز مردی [آسمانی] دیدم که لب بر لب او نهاد و چیزی بدو تسلیم همی‌کرد. چنان که کبوتری بچه را دانه دهد و محمد همی‌گفت: زدنی زدنی.» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۶۲).

«نوری دیدم که پدید آمد و چون درخت خرما بالیدن گرفت» (همان: ۶۳).

«یا حلیمه امروز به دختر پادشاهی مانی» (همان: ۶۴)

استفاده از واژگانی خاص مانند: خواب، انگار و... فضای ویژه‌ای به این داستان تاریخی داده است که به باورکردن پدیده‌های خرق عادت کمک می‌کند. خواب‌هایی که آدمی می‌بیند، نوعی واکنش به فعالیت‌ها و احساسات اوست. در روایت این بخش از تاریخ، خواب به عنوان مؤلفه‌ای تاثیرگذار در باورپذیری وقایع شگفت‌کاری پیدا می‌کند. خواب هر چه قدر هم که عجیب باشد، طبیعی است. چون بخشی از واقعیت زندگی است.

بنابراین استفاده از واژه‌ی خواب برای بیان وقایع شگفت‌انگیز تردیدهای مخاطبان را کم می‌کند. تاریخ سیستان به کمک واژه‌ی خواب این فرصت را به خوانندگان می‌دهد تا در فضای پر رمز و راز اساطیر دینی و ناخودآگاه جمعی غوطه‌ور شوند و تردیدهای واقعی و غیر واقعی بودن خرق عادت‌ها را از یاد ببرند و به باورپذیری برسند. این حکایت‌ها به تعبیر شفيعی کدکنی ماهیتی سورئالیستی دارند. «باید بدان‌ها به چشم آثار ادبی نگریست. چرا که ادبیات اساساً ساخته‌ی ذهن است نه گزارش واقعیت. فقط از این منظر است که می‌توانیم، به ماهیت واقعی و رازهای جاودانگی آنها پی ببریم» (خزاعی‌فر، ۱۳۸۸: ۱۶). کمتر اثری مانند تاریخ سیستان این نوع کارکردها را بر دوش واژه‌ها را می‌گذارد: «حلیمه گوید که اندر آن سال قحطی بزرگ شد و رنج بسیار رسیده بود و اندر آن شب که محمد بزاد، من به خواب دیدم که مرا یکی فریشته گرفته و به هوا برد...» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۶۴)

«من گفتم که مگر این خواب همی بینم» (همان: ۶۳)

«شبی بیدار شدم. یکی مرد دیدم که نور ازو تا آسمان همی برشد» (همان: ۶۵)

۳-۹- نقش افعال و جمله‌های کوتاه در باورپذیری خرق عادت‌ها

در تاریخ سیستان، فعل به ابزار چند منظوره می‌ماند که نویسنده با قدرت هر آنچه را که لازم است، از واژه‌ی «فعل» بیرون می‌کشد. دامنه‌ی فعل در تاریخ سیستان از هر لحاظ گسترده و وسیع است. هم از نظر تعدد بسامد بالایی دارد؛ هم از نظر ترکیب‌آفرینی جایگاه والایی دارد و هم بار معنایی متنوعی را القا می‌کند. از سوی دیگر کاربرد گسترده‌ی فعل در تاریخ سیستان، خواننده را به هیجان در می‌آورد. تحرک بیشتری به جمله‌ها می‌بخشد و همراه با واژه‌ها ذهن و دل خواننده به وجد می‌آید و از پویایی افعال به التذاذ ادبی می‌رسد و مست نثر دلنشین تاریخ سیستان می‌شود و این حس زیبا از بار روانی شک و تردیدهای خرق عادت‌ها می‌کاهد و شگفتی‌های تاریخ سیستان باورپذیر می‌شوند: «اندر

آن شب که محمد بزاد من به خواب دیدم که مرا یکی فریخته گرفته و به هوا برد و یکی چشمه‌ی آب دیدم که هرگز چنان ندیده بودم. گفت بخور بخوردم گفت نیز بخور نیز بخوردم گفت اکنون شیر تو بسیار گردد» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۶۴).

فعل به دلیل انعطاف‌پذیری و ظرفیت بالا همواره بر کلمات مجاور خود تأثیر بلاغی دارد و شورانگیزی فراوانی در ساختار جمله ایجاد می‌کند. «سیستم فعل در هر زبانی و از جمله زبان فارسی از نظر وسعت دایره‌ای خود، از نظر رنگارنگی زمره‌های گرامری خود و بالاخره از لحاظ خصوصیات نحوی خود، حقیقتاً مقام اول را دارا می‌باشد» (شفایی، ۱۳۶۳: ۷۱). فعل در میان ارکان جمله، مهم‌ترین عنصر است. در بیان احساسات، بلاغت و ادبیت کلام، ایجاد موسیقی، کوتاهی و بلندی جمله‌ها و سرعت‌بخشیدن به نثر بسیار مؤثر است. به همین دلیل در خرق عادت‌ها، چگونگی کاربرد افعال مهم و تأثیرگذار است. در جایی که داستان به سمت وقایع شگفت حرکت می‌کند، افعال با برانگیختن احساسات، جابه‌جا شدن ارکان جمله و... ادبیت کلام را غنا می‌بخشند. با شتاب‌دادن به نثر فرصت تردید را از خواننده می‌گیرند تا به باورپذیری خرق عادت‌ها آسیب نرسد. در داستان مولود مصطفی، آن چه باعث سرریز شدن جملات شده، تسلط نویسنده‌ی گمنام بر فعل و گسترش دادن آن به وسیله‌ی پسوندها و پیشوندهاست. افعال با پذیرش وندها، معناهای متعددی تولید می‌کنند و به نویسنده امکان می‌دهند تا استفاده‌ی متنوعی از آنها بکند که یکی از آنها عبور دادن سریع مخاطب از خرق عادت‌هاست.

یکی از کارکردهای بلاغی فعل در این اثر، آفرینش جمله‌های کوتاه است. ساختار جمله از دیدگاه زبان‌شناسی صورتگرا، تفاوت اساسی زبان ادبی با زبان معمولی، روش کاربرد زبان است. استفاده‌ی متفاوت از ارکان جمله موجب هنجارگریزی و آشنایی‌زدایی می‌شود و نوشته را به سمت ادبیت سوق می‌دهد. جوهر ادبیت زبان فارسی، وابسته به زبانی است که از طریق ساخت‌شکنی در نحو ایجاد می‌شود. این خصلت زبانی اغلب بر درونه‌ی زبان تأثیر زیبایی‌شناسانه می‌گذارد. این تنوع

ساختاری و انعطاف‌پذیری به نویسندگان فرصت می‌دهد تا به فراخور درک هنری خود، زبان را از درجه‌ی صفر به سوی زبان ادبی سوق دهند. ترکیب و هم‌نشینی واژگان به قدری اهمیت دارد که اندیشمندانی مانند: جرجانی، «نظریه‌ی نظم» را در زیبایی‌شناسی قرآن طرح نمود و یاکوبسن نظریه‌ی دوران‌ساز «قطب مجازی زبان» را طرح کرد. یکی از مهم‌ترین دست‌آوردهای توجّه به ترکیب و نحو جمله، جمله‌های کوتاهی است که در نثر مرسل و داستان مولود مصطفی (ص) بسامد بالایی دارد. جمله‌های کوتاه به افعال بسیار نیاز دارد. افعال بسیار موجب تحرک و سرعت نثر می‌گردد و سرعت نثر ذهن خواننده را با شتاب از میان خرق عادت های تاریخ سیستان عبور می‌دهد. از این رو فعل به کمک نویسنده می‌آید تا خرق عادت ها و شگفتی‌های تاریخش باورپذیرتر شوند. مقایسه‌ی سه اثر از دوره‌ی نثر مرسل نشان می‌دهد که نویسنده‌ی تاریخ سیستان به جمله‌های کوتاه و افعال فراوان در روایت توجه بیشتری کرده‌است:

جدول شماره‌ی (۳)

بسامد جمله‌های کوتاه در کتاب تاریخ سیستان
(جامعه‌ی آماری ۵۰۰ جمله از کتاب)

نام کتاب	جمله‌های یک	جمله‌های دو	جمله‌های سه
	جزئی با فعل	جزئی	جزئی و بالاتر
تاریخ سیستان	۱۴۲	۱۵۰	۲۰۸
	٪۲۸	٪۳۰	٪۴۲

جدول شماره‌ی (۴)

میزان طول جمله در کتاب تاریخ سیستان

(جامعه‌ی آماری ۵۰۰ جمله)

تاریخ سیستان	نام کتاب
۲۰۰۰ کلمه	تعداد کلمات
۵۰۰ فعل	تعداد افعال
۴ کلمه در هر جمله	متوسط تعداد کلمات هر جمله

۳-۱۰- استفاده از گفت‌وگو برای نقل نمایشی در روایت داستان

در تاریخ سیستان از عنصر گفت‌وگو بسیار استفاده شده است. وقتی از خرق عادت‌ها سخن به میان می‌آید، فضای تاریخ ممکن است از واقعیت دور شود و باورپذیری رخدادهای تاریخی آسیب ببیند. عنصر گفت‌وگو ابزار مناسبی است تا داستان‌های تاریخی واقعی نشان داده شوند. در آغاز داستان مولود محمد(ص) مورخ با مخاطب خویش گفت‌وگو می‌کند و قبل از بیان خرق عادت‌های تاریخ، درباره‌ی منابع تاریخ با خواننده سخن می‌گوید. در ادامه با تنوع بخشیدن به گفتارمندی سعی دارد رخدادهای عجیب را واقعی نشان دهد. گفت‌وگوی آمنه با فرشتگان، گفت‌وگوی آمنه با عبدالمطلب، گفت‌وگوی حلیمه با سنگریزه‌ها، گفت‌وگوی عبدالمطلب با مردان آسمانی، گفت‌وگوی محمد(ص) با مردان آسمانی و... از نکات مورد توجه و جالب این داستان تاریخی است. این گفت‌وگوها موجب برجسته‌شدن متن تاریخ سیستان شده و رابطه‌ی علت و معلولی حوادث را قوت می‌بخشد تا واقعیت‌های شگفت باورپذیر شوند:

«عبدالمطلب را دیدم که همی گفت: از زنان بنی‌سعد کیست که فرزند مرا پرورد؟ من گفتم: من. گفت: چه نامی؟ گفتم: حلیمه. گفت: بخ، راست تو پروری. گفتم...» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۶۵).

«عبدالمطلب شمشیر برکشید و به در حجره شد. می‌گوید مردی هولناک دیدم که بیرون آمد پذیره‌ی من و گفتم بازگرد و اگر نه هم‌اکنون هلاک گردی. گفتم دست من سست شد... ابن عباس گوید...» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶، ۶۳).

این بخش از تاریخ سیستان نشان می‌دهد که گفت‌وگو چه نقش شگرفی در زیبایی و باورپذیری خرق عادت‌های داستان دارد.

۳-۱۱- استفاده از ضد قهرمان برای باورپذیر کردن واقعیت‌های شگفت

استفاده از افراد مخالف در روایت کرامات حضرت رسول (ص) به باورپذیر شدن حوادث بسیار کمک کرده است. پیری عکازه به دست، کاهن، ابلیس، هبل، برخی از افراد قریش و... شخصیت‌های ضد قهرمانی هستند که خرق عادت‌ها را بیان و یا مشاهده می‌کنند. بهره‌مندی از آنها به باورپذیری داستان شگفت‌انگیز حضرت رسول (ص) کمک زیادی کرده است. «پیری دیدم بر یکی عکازه. مرا گفت: بیا تا ترا جایی برم که ترا گویند که او کجاست؟ گفتیم: فدتک نفسی، او کیست؟ گفت: صنم‌الاعظم هبل. پیر مرا برد و هفت راه گرد هبل اندر آمده و من نگاه همی کردم. باز بر سر او بوسه داد و گفت: یا سیدا! همیشه منت تو بر قریش بزرگ است. این زن را پسری گم شده است. این غم از مکه برگیر و بدو راه نمای. هبل و دیگر بتان به روی اندر افتادند و به زبانی فصیح هبل گفت: از ما دور ای پیر! کی هلاک ما بر دست این کودک خواهد بود» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۶۹).

۴- نتیجه‌گیری

در تاریخ‌گرایی نوین تمایزی بین یک دستاورد هنری و یک رخداد اجتماعی وجود ندارد. ادبیات یکی از مهم‌ترین هنرهای آدمی است. با این رویکرد، تاریخ حکم پس‌زمینه را برای ادبیات دارد که اغلب تاریخ‌نگاران سنتی رویدادهای گذشته را به شکل داستانی روایت می‌کردند. بیان داستان‌گونه‌ی تاریخ است که ذهن مخاطبان امروز را به خود مشغول کرده است، نه خود رویدادهای تاریخی. اگر تاریخ را نوعی شرح داستان‌گونه‌ی وقایع

گذشته بدانیم که هر راوی به شیوه‌ی خاص خود، آن را روایت می‌کند، روایت‌ها بسیار گوناگون و متنوع می‌شوند. عنصر این روایتگری تاریخ، زبان است. از این رو عنصر زبان در تاریخ‌نگاری سنتی، ویژگی‌های خاصی پیدا می‌کند که برای ادبیات و زبان‌شناسی بسیار مهم است. از آنجایی که یکی از دستاوردهای زبان‌شناسی، روایت است، زبان روایی در ادبیات اهمیت دوچندانی می‌یابد که در پژوهش‌ها باید بدان توجه ویژه شود.

در تاریخ سیستان واقعیت‌ها و خرق عادت‌ها درآمیخته‌اند. نویسنده باید طوری تاریخ بنویسد که شگفتی‌های تاریخی را در اذهان خوانندگانش باورپذیر نماید. در این راه، زبان روایی نقش بسزایی دارد. نویسندگانی که آثارشان در تاریخ ماندگار شده است، با آگاهی از ظرفیت پارادوکسی زبان، تاریخ نوشته‌اند. از این رو، واقعیت‌های شگفت‌انگیز تاریخ سیستان از دو منظر مورد بررسی قرار گرفته‌اند:

الف) خرق عادت‌هایی که با عناصر و تکنیک‌های داستانی در ارتباطند، شامل مواردی چون: روایت‌شناسی، شخصیت‌پردازی، خواب، خرق عادت و... می‌شوند.

ب) خرق عادت‌هایی که با زبان گره خورده‌اند و از طریق حروف هنری، واژه‌گزینی مناسب، افعال و جمله‌های خاص به مرز باورپذیری می‌رسند.

بعد از مطالعه‌ی تاریخ سیستان از این دو منظر، نتایج زیر به دست آمد: جمله‌های کوتاه، زبان استدلالی، واژه‌گزینی‌های مناسب، ضرباهنگ شتابی، موسیقی دلنواز زبانی، توصیفات دقیق، جابه‌جایی نحوی، شخصیت‌پردازی، استفاده از اساطیر دینی، مکان‌های مذهبی و... ابزارهایی هستند که به باورپذیری خرق عادت‌ها منجر شده‌اند. زبان در تاریخ سیستان به عنوان عنصری مهم حضور پررنگی در شکل‌گیری تاریخ دارد. از یک سو به تاریخ سیستان غنای ادبی بخشیده و با استفاده از صنایع ادبی ایجاز، شیوه‌ی بلاغی ارکان جمله، تشبیهات ساده‌ی حسی، تشخیص و... با وسعت بخشیدن به تخیل مخاطبان منطق‌گریزی شگفتی‌های تاریخی را توجیه می‌کند و از سوی دیگر به عنوان یک ابزار مهم به رابطه‌ی علت و معلولی حوادث کمک می‌کند و در عقلا نیت‌بخشی و منطقی کردن وقایع تاریخی به کمک نویسنده

می‌آید. هرگاه تاریخ با خرق عادت‌ها از جهان واقعی فاصله می‌گیرد، آن را با کمک زبان به بستر واقعیت بر می‌گرداند و واقعیت‌های عجیب را در حالتی متعادل توجیه می‌کند.

با توجه به این خصلت زبان در روایت تاریخ سنتی، تاریخ سیستان توانسته از آن به شکل مطلوبی بهره‌برد. نویسندگان با تسلط بر زبان، آن را در خدمت واقعیت‌های حیرت‌انگیز قرار داده است، به گونه‌ای که بخش عمده‌ای از کارکرد بلاغی - ابلاغی این اثر به شگردهای پیچیده‌ی روایتگری و قدرت زبانی مربوط است. نویسندگان با تنوع بخشیدن به زبان روایی، در آمیختن طرح و روایت، بهره‌مندی از روایت نقلی و نمایشی، تغییر مدام کانون روایت، استفاده از شخصیت‌های موثق تاریخی و مذهبی، بهره‌مندی از زبان روایی شخصیت‌های اصلی با دیدگاه اول شخص، استفاده از دیدگاه روایی ضد قهرمان، صدهای قدسی، تنوع در وجه روایی برای ایجاد زبان عاطفی، گفت‌وگو و... توانسته به شکل معناداری داستان مولود مصطفی (ص) را زیبا، هنری و باورپذیر نماید.

منابع

- احمدی، بابک. (۱۳۹۱). *ساختار و تأویل متن*. چ چهارم. تهران: نشر مرکز.
- اخوت، احمد. (۱۳۸۹). *دستور زبان داستان*. تهران: نشر صدرا.
- اسداللهی، خدابخش. (۱۳۹۳). «روایت‌شناسی منظومه‌ی نشانی سپهری بر اساس دیدگاه ژنت». *مجله‌ی شعرپژوهی دانشگاه شیراز*. سال ششم. شماره‌ی ۴. صص ۱-۲۲.
- بهار، محمد تقی. (۱۳۸۱). *سبک‌شناسی نثر*. جلد دوم. تهران: انتشارات زوار.
- بی‌نام. (۱۳۶۶). *تاریخ سیستان*. تصحیح: محمد تقی بهار. چاپ دوم. تهران: انتشارات پدیده‌ی خاور.
- حق‌شناس، علی محمد. (۱۳۸۳). «آزادی و رهایی در زبان و ادبیات». *فصل‌نامه‌ی مطالعات و تحقیقات ادبی دانشگاه تربیت معلم*. ش ۳ و ۴. صص ۳۹-۵۸.
- حق‌شناس، علی محمد. (۱۳۹۰). *زبان و ادب فارسی در گذرگاه سنت و مدرنیته*. چاپ دوم. تهران: نشر آگه.

خزاعی فر، علی. (۱۳۸۴). «رنالیسم جادویی در تذکره‌ی الاولیا». نامه‌ی فرهنگستان.

صص ۱-۷.

زایس، آنر. (۱۳۶۰). *پایه‌های هنرشناسی علمی*. ترجمه‌ی م. پیوند. تهران.

شفیعی، احمد. (۱۳۳۳). *مبانی علمی دستور زبان فارسی*. چاپ اول. تهران: انتشارات نوین.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۱). *موسیقی شعر*. چاپ دهم. تهران: انتشارات آگه.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۱). *رستاخیز کلمات*. تهران: انتشارات سخن.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۲). *زبان شعر در نثر صوفیه*. تهران: انتشارات سخن.

صفوی، کوروش. (۱۳۸۰). *از زبان شناسی به ادبیات*. جلد دوم. چاپ اول. تهران: نشر

مرکز.

صفوی، کوروش. (۱۳۹۰). *از زبان شناسی به ادبیات*. جلد اول. چاپ سوم. تهران:

انتشارات سوره‌ی مهر.

صفوی، کوروش. (۱۳۹۰). *از زبان شناسی به ادبیات*. جلد دوم. چاپ سوم. تهران:

انتشارات سوره‌ی مهر.

صهبا، فروغ. (۱۳۹۲). *کارکرد ابهام در خوانش متن*. تهران: نشر آگه.

گرین، کیت و جیل لیهان. (۱۳۸۳). *درس‌نامه‌ی نظریه و نظریه‌ی ادبی*. ترجمه‌ی لیلا

بهرانی محمدی و همکاران. تهران: چاپ روزنگار.

گلشیری، احمد. (۱۳۸۶). *گابریل گارسیا مارکز*. چاپ چهارم. تهران: نگاه.

گودرزی، آسیه و همکاران. (۱۳۹۶). «بررسی کانون روایت در رمان‌های تاریخی جرجی

زیدان». فصل‌نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد سنندج. شماره‌ی ۳. سال

نهم. ۱۴۳-۱۶۳.

مشرف، مریم. (۱۳۸۵). *شیوه‌نامه‌ی نقد ادبی*. تهران: انتشارات سخن.

میرصادقی، جمال. (۱۳۸۰). *عناصر داستان*. چاپ چهاردهم. تهران: ققنوس.